

ما همانیم که بودیم

می شد ما را از روی پارگی سر زانوهایمان تشخیص داد. یعنی آنقدر

حسین شکیب‌راد دبیر «نوجوانه»



جدی فوتبال بازی می کردیم و روی آسفالت داغ کوچه ها سر می خوردیم که اگر کسی نمی دانست فکر می کرد قرار است به تیم ملی دعوت شویم. حالا با همان سر و کله روغنی ناشی از آب جوی و لباس های سرتا پا خاکی که وارد خانه می شدیم صدای مادرمان پرده صوتی را در می نوردید و ما یواشکی می چپیدیم توی حمام. تازه مجبور بودیم از زخم های دست و پایمان حرفی ننزیم که خدای نکرده بابا که خسته از سر کار بر می گردد، نقل مجلس شبانه دور سفره شام نشویم.

ته ته شیطنتمان این نبود که زنگ همسایه ها را بزنییم و در برویم، این تازه شروع کار بود. بالاخره انقدر تخس بازی در می آوردیم که همسایه از واژه گویا و تاثیرگذار سرتق در مورد ما استفاده کند و یک بار به بهانه شکستن پنجره خانه و بار دیگر به خاطر شکستن سر فرزندش سراغ خانه ما بیاید و باز ما بشویم سوژه چغلی خواهر کوچیکه.

دو چرخه که بعد از امتحانات پایان سال نصیبمان می شد؛ پرواز می کردیم انگار توی خیابان های اطراف خانه و دیگر خرید نان و ماست و سایر اقلام برایمان سخت نبود.



گردن های فرورفته در گوشی تلفن همراه و اطلاعات بیش از حد و توانایی کسب درآمد در همین سن از جمله ویژگی های بارز نوجوان های امروز است. می شود آنها را با کلمات اختصاری پروفایل و لایک و استاتوس و امثال آن از قدیمی ترها تفکیک کرد. انقدر اعتبار در دنیای مجازی برایشان مهم است که دل به دریا می زنند و ارتباطات شان در شبکه های اجتماعی از ارتباطات رئیس ناسا هم گاهی بیشتر است. کسی نداند فکر می کند همین الان است که استخدام مایکروسافت شوند که البته بعید هم نیست.

دیر که از بیرون بر می گردند باید یواشکی بچپند توی اتاق خوابشان تا نشوند نقل حرف های دور میز شام و بهانه ندهند دست خواهر کوچیکه برای چغلی. لپ تاپ مورد نظر که برایشان تهیه می شود یا گوشی خفن را که در دست می گیرند، پرواز می کنند و دیگر کمک توی خیلی از کارها برایشان سخت نیست.



بله نوجوان ها تغییر می کنند ولی نیازهایشان نه. اصلا حرف از نیاز بشر است، نیاز به محبت دیدن، نیاز به درک شدن، نیاز به مورد قبول واقع شدن، نیاز به دوست داشته شدن و دوست داشتن، نیاز به هر چیزی که همه ما یک جورهایی طعم حسرتش را زیر زبانتان حس کرده ایم. کاش لااقل همین یک هفته؛ یعنی از روز نوجوان تا روز دانش آموز را به بهانه هشتگ #هفته-ملی-نوجوان، بیشتر به فکر این نسل باشیم. چه خواب خوبی!



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۳۳ ■ ۸ آبان ۱۳۹۹



اگه تا حالا

نمی دونستی

چطوری می تونی

برای نوجوانه

مطلب بفرستی

یه راه ساده بهت

پیشنهاد می کنم

کافیه یه پست با

متن زیبا توپیح

شخصیت بذاری و

#نوجوانه

رو هم پابینش

قرار بدی؛ ما تورو

پیدا می کنیم

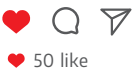
چند درخواست ساده نوجوانانه

پدر! مادر! ما نوجوانیم



امیرحسین علی نیافرد

تهران



والا فقط سوالای حوصله سربر، و دریغ از یه ذره محبت

بغلم کن!

رگ میگم از گفت وگوهای زیره ۳ ثانیه ای مون راستش خسته شدم خسته ام از این که تمام مکالمه هامون با همدیگه اینه که کجا بودی، بیا شام، برو از سر کوچه فلان چیزو بخرو اینا. بدتر از این هم هست و اونم اینه که گاهی حتی این گفت وگوها هم نیست.

دلَم می خواد بیشتر با هم حرف بزنییم، جوری باهم رفیق باشیم که تا به حال بین تمام دوست هایی که داشتم رفاقت مون بی سابقه باشه. برای گفتن حرف اصلی خودم به نظرم یکم مقدمه چینی کلماتم زیاد شد!

رک بغلم، بابا... چرا دیگه بغلم نمی کنی؟!

شاید قدم بلندتر و صدام مردونه تر شده باشه، ولی به این معنی نیست که دیگه بغلم نکنی و مثل قبل دستامو نگیری و ردم نکنی از هیچ خیابونی. من بزرگ شدم، ولی خیابونای زیادی هنوز هست که من باید توشون دستم تو دستای شما باشه... خیابونایی که خیلی پرخطر و بزرگترن.

شاید گاهی وقت ها غرور عجیب و غریبی داشته باشم، اما من هنوز دردونه شما هستم.

به نظر خودم این که یه وقتا بغلم کنید، خیلی بیشتر از اون پول توجیبیه نیازمه.

شاید یکم سرتون شلوغه، شاید یکم گرفتارید، ولی من توجه تون رو می خوام، آغوش تون دنیا رو برام جای امن تری می کنه. لمس دستانون برای من قوت قلبیه. ما یک بار زندگی می کنیم، پس چرا با عشق نگذره روزامون؟

صریح می گم، بابا، دوست دارم. بیا بغلم...



مهدیه بهشتی

تهران



حکایتای همیشگی خونه ما

اصلا می دارم میرم

-ای خدا چرا منو درک نمی کنید؟ بابا منم به تفریح نیاز دارم.

-همین که گفتم، نه. حلالم برو بشین درستو بخون. وبعد دوباره مشغول عوض کردن کانال های تلویزیون شد.

زیر لب غر زدم: اه، همش درس درس درس. کی این کنکور تموم شه من راحت شم.

-انقدر غرنزن بچه.

به بابام نگاه کردم که خونسرد فیلم نگاه می کرد و من حرص می خوردم.

یک سیب برداشتم، جلوی دماغم گرفتم و بویدمش. صدای پیامک گوشی ام بلند شد، سارا بود: ما جلوی درخونهتونیم زودتر بیا.

یهو فکری توی سرم جرقه زد، پریدم هوا و خوشحال گفتم: من رفتم درس بخونم.

از جلوی چشمای گرد شده بابا گذشتم با شنیدن صداش ایستادم: مطمئنی میری درس بخونی؟! باز چه خوابی برامون دیدی؟

-خواب خیر.

وارد اتاقم شدم، باید دست به کار می شدم. تخته رو نزدیک پنجره بردم، پتوهای مسافرتی رو به هم گره زدم و به لبه تخت بستم و آویزونش کردم، آماده شدم و از پنجره پریدم پایین. هنوز قدمی برنداشته بودم که بابا لبه پنجره ظاهر شد: کجا به سلامتی؟!

-گفتم که من به تفریح نیاز دارم، بابچه های ریم بیرون.

-دعا کن دستم بهت نرسه ستاره.

-چچچششم، زود برمی گردم، خدا حافظ.

بعد مستانه خندیدم و از خونه بیرون رفتم.

برگ کمپانی خودرو سمنند، رنگ نقره ای-
متالیک، مدل ۱۳۸۳، شماره شاسی 83840702.
شماره شناسه خودرو IRFC831V3GJ840702
و شماره موتور 12483057587 به نام
بهمن تاجیک مفقود و فاقد اعتبار می باشد.

سند قطعی و سند کمپانی خودرو پژو ۲۰۶،
مدل ۸۶، رنگ خاکستری، شماره پلاک
۲۱۴ج۱۵۴ایران ۷۶، شماره موتور 13086005163
و به شماره شاسی 10883514 به نام علی فلاح
خدا دوست نیاکي مفقود گردید و فاقد اعتبار است.

کلیه مدارک، سند برگ سبز و سند کمپانی خودرو
پراید، مدل ۸۹، رنگ سفید، شماره پلاک
۳۵۹۵۸۱-۴۵ایران ۴۶، به شماره موتور 3595818
و به شماره شاسی S1412289518726 به نام
معصومه فتحی مهدیخانم محله مفقود گردیده
و فاقد اعتبار است.

برگ سبز و سند مالکیت نیسان یخچالدار ۲۴۰۰،
مدل ۱۳۸۵، رنگ آبی روغنی، شماره موتور
337991، شماره شاسی 026798 و شماره
پلاک ۵۴۴۵۴۶-۶۹ایران ۵۶ به نام زمان بذرافشان
کیارمش مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.